

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم  
سال نهم (۱۳۹۸)، شماره بیستم

### رجوع به طاغوت در منابع تفسیری و روایی و گستره آن

محمود حائری<sup>۱</sup>

سید احمد میرخلیلی<sup>۲</sup>

محمد صحرایی اردکانی<sup>۳</sup>

### چکیده

منع رجوع به طاغوت از تصریحات قرآنی است که مبنای آن آیه ۶۰ سوره نساء است. روایات بسیاری در تبیین این آیه از معصومین (ع) نقل شده است. این آیه و روایات مربوط بدان، تحاکم به طاغوت را به شدت نهی کرده و تمام مفسران، این نهی را بر حرمت حمل نموده و آن را از گناهان کبیره برشمرده‌اند. طاغوت، هم خود گمراه است و هم به دنبال گمراهی خلق است و در مقابل، راه هدایت و صراط مستقیم، راه الله و دنباله آن، راه اهل بیت (ع) است. اهل بیت (ع)، سنگ محک عیار طاغوت و ملاک تشخیص طواغیت هستند و هر قولی در تقابل سخن ایشان، طاغوت است.

پس رجوع به طاغوت به صورت مطلق حرام است و نباید آن را به خصوص تحریم قضاوت طاغوت و رجوع به آن محدود کرد؛ چرا که قضاوت از شئون حکومت است و به طریق اولی، اعطای زمامداری و سایر شئون حکومتی طاغوت نیز حرام خواهد بود. بر اساس مقبوله عمر بن حنظله، از آثار تحریم رجوع، عدم نفوذ رأی و حکم طاغوت است؛ لذا بر حکم طاغوت نیز هیچ اثری مترتب نیست.

واژگان کلیدی: طاغوت، تحاکم، قضاوت، رجوع به طاغوت

۱. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه یزد (نویسنده‌ی مسئول) / mhaery@yazd.ac.ir

۲. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه میبد / dmirkhalili@gmail.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه اردکان / sahraei65@yahoo.com

## ۱- مقدمه

ممنوعیت مراجعه به حکام جور و پذیرش ولایت طاغوت، مورد تأکید دین مبین اسلام است. آیه شریفه ۶۰ سوره نساء، در مذمت تحاکم به طاغوت می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾<sup>۱</sup> و این گونه اهل ایمان را از مراجعه به طاغوت بازداشته است. در تشریح این آیه آنچه ضروری است، تبیین سه مفهوم است؛ اول اینکه اساساً معنای طاغوت در این آیه چیست؟ دوم، محدوده ممنوعیت تحاکم به طاغوت در این آیه تا کجاست؟ آیا رجوع به طاغوت، تنها محدود به حوزه قضایی است یا اعم از آن بوده و تمام شئون حکومتی را در برمی‌گیرد؟ سوم، رأی و حکم طاغوت تا چه میزان اعتبار دارد؟ در این پژوهش، ابتدا به بررسی معنای لغوی طاغوت و کاربردهای آن در آیات و روایات می‌پردازیم و سپس، معنای رجوع به طاغوت را مورد مذاقه قرار می‌دهیم. در انتها نیز به تبیین آثار تکلیفی و وضعی حکم طاغوت می‌پردازیم.

## ۲- پیشینه پژوهش

در رابطه با طاغوت و آیه ۶۰ از سوره نساء تحقیقات ذیل صورت گرفته است:

۱. مشایی (شهاب)، محمدرضا؛ «بررسی مفهوم طاغوت در قرآن بر اساس تفاسیر»؛ مطالعات اسلامی (نشریه دانشکده الهیات مشهد)، ش ۳۷-۳۸، پاییز و زمستان ۱۳۷۶ ش. نویسنده در این مقاله صرفاً به واژه‌شناسی «طاغوت» در آیات قرآن پرداخته است؛ درحالی‌که پژوهش حاضر علاوه بر مفهوم‌شناسی قرآنی این واژه، کاربردهای مفهومی و مصداقی واژه طاغوت در روایات را نیز بررسی کرده و مضاف بر آن، به مفهوم و آثار رجوع به طاغوت نیز پرداخته است.
۲. کوهی، مصطفی؛ «رجوع به طاغوت برای داوری»؛ پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر، قم، بهار ۱۳۹۵ ش.

---

۱. آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟. با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند.

این پژوهش‌گر نیز ضمن تبیین معنای قرآنی و روایی طاغوت، به بررسی رویکرد آیات و روایات نسبت به رجوع به طاغوت پرداخته و برخی از آثار این رجوع را نیز برشمرده است؛ اما پژوهش حاضر، تعیین حدود و قلمرو ممنوعیت رجوع را به نحو دقیق‌تری با بررسی گستره رجوع به طاغوت در حوزه قضاوت و حکومت مورد مذاقه قرار داده است؛ افزون بر آن، علاوه بر تبیین حکم تکلیفی این رجوع، به محدوده حکم وضعی از طریق تجزیه و تحلیل در ادله روایی با محوریت مقبوله عمر بن حنظله پرداخته و حالات و نظرات مختلفی را که صاحب‌نظران مورد بررسی قرار داده‌اند نقد نموده و نظر برتر را با استدلال انتخاب کرده است؛ به نکته اخیر، به هیچ وجه در مقاله فوق اشاره نشده است (ر.ک. ادامه همین مقاله).

### ۳- مفهوم‌شناسی طاغوت

ابتدائاً در این قسمت به بررسی معنای لغوی طاغوت می‌پردازیم. سپس کاربردهای این واژه در آیات و روایات را از نظر می‌گذرانیم.

#### ۳-۱- معنای لغوی طاغوت

«طاغوت» از ماده «طغی» و «طغو» به معنای تجاوز، بالا رفتن و گذر کردن از حد پسن‌دیده است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۴۱۲/طریحی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۵۰). هر معبودی غیر از خداوند طاغوت نامیده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۲۰) و شیطان، کاهنان و پیشوایان ضلالت، چون از حد خود فراتر می‌رفته‌اند، طاغوت نامیده شده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۹). طغیان انسان بدین معناست که از حدود شرعی و عقلی تجاوز کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۶۴۲). به عقیده برخی، «طاغوت» صیغه مبالغه بر وزن فَعْلُوت، در اصل «طَغِیوت» یا «طَغُوت» بوده که «یاء» یا «واو» آن بر «غین» مقدم و به «الف» تبدیل شده است. جمع آن طواغیت و مصدر آن طغیان است؛ اما به صورت مفرد، جمع، مذکر و مؤنث نیز به کار می‌رود (ابن منظور، همان‌جا). برخی نیز کلمه «طاغوت» را مصدری به معنای طغیان می‌دانند؛ مانند کلمات جبروت و ملکوت که هر دو مصدرند و به ترتیب در معنای جبر و ملک به کار می‌روند (همان، ج ۴، ص ۶۴۲). استعمال مصدر به جای اسم فاعل، یکی از راه‌های مبالغه است؛ مانند آنجا که کسی را به جای عادل، عدل خطاب کنند که قطعاً مبالغه در آن بیشتر است؛ بنابراین طاغوت به لحاظ لغوی یعنی هر غیر خدایی که با تمرد از فرامین الهی و تجاوز از حدود شرع و عقل، در مقابل خداوند بایستد و این تجاوز و گذر از حد، به قرینه مبالغه لفظ طاغوت باید به کرات و دفعات باشد.

### ۳-۲- کاربرد قرآنی طاغوت

کلمه طاغوت هشت بار و در پنج سوره قرآن به کار رفته است. آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ سوره بقره، آیات ۵۱، ۶۰ و ۷۶ سوره نساء، آیه ۶۰ سوره مائده، ۳۶ سوره نحل و ۱۷ سوره زمر، آیاتی هستند که عنوان طاغوت در آنها ذکر شده است.

مفسران شیعه، طاغوت را به پنج چیز تفسیر کرده‌اند: ۱- شیطان، ۲- کاهن، ۳- ساحر، ۴- جنیان و انسان‌های سرکش، ۵- بت‌ها و هر آنچه جز خدا مورد پرستش قرار می‌گیرد (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۲/ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۳۱). علامه طباطبایی هم برخی از این اقوال را مطرح کرده و بر این باور است که این کلمه در مواردی استعمال می‌شود که وسیله طغیان باشند، مانند اقسام معبودهای غیر خدا، بت‌ها، شیطان‌ها، جن‌ها و پیشوایان ضلالت از بنی آدم و هر متبوعی که خداوند راضی به پیروی از آنها نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۲۶).

با بررسی نظرات مختلف و با در نظر داشتن معنای لغوی می‌توان بین همه این اقوال، قدر جامعی تصور نمود. طاغوت، هر معبود غیر خدایی اعم از شیطان، انسان، بت و ... است؛ چراکه طاغوت، نقطه مقابل الله و یگانه پرستی است و اطاعت و بندگی طاغوت، نقطه مقابل اطاعت و بندگی الله است. نفی طاغوت، لازمه پذیرش بندگی خداست و نفی آن، یکی از دو رکن ایمان است. در تأیید این برداشت، می‌توان به نظر تفسیر نمونه ذیل این آیه اشاره نمود: «منظور، همه آنها بلکه وسیع‌تر از آنها بوده باشد؛ یعنی همان مفهوم عامی که از کلمه طاغوت استفاده می‌شود که هر موجود طغیان‌گر و هر آیین و مسیر انحرافی و نادرست را در برمی‌گیرد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۸۱).

در تفاسیر اهل سنت نیز در مورد معنای طاغوت، نظرات مشابهی بیان شده است. تفسیر طبری ذیل این آیات، بر اساس روایات اهل سنت، مبحثی را به معنای طاغوت اختصاص داده و معانی مختلفی را برای آن ذکر کرده است. اولین معنایی که ذکر می‌کند، شیطان است و به چندین روایت در این زمینه استناد می‌کند. معانی دیگری که وی از آن یاد می‌کند، ساحر و کاهن است و آن را مستند به روایات دیگری می‌کند. طبری در مقام نتیجه‌گیری می‌نویسد: «وجه صحیح برای من در معنای طاغوت، هر کسی است که در برابر خداوند طغیان کند و غیر او را عبادت و پرستش کند؛ چه این پرستش از روی قهر این معبود باشد و چه اینکه بدون قهر و غلبه و با طیب خاطر باشد و چه اینکه این معبود، انسان باشد یا شیطان یا وثن یا بت و یا هر چیز دیگر»؛ بنابراین، طبری نیز هر معبود غیر خدایی را طاغوت می‌نامد. این نگرش در سایر کتب تفسیری اهل سنت نیز انعکاس یافته است (طبری، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۱۹).

در لسان علمای عامه، طاغوت در همان معانی که علمای امامیه به کار برده‌اند، استعمال شده است؛ یعنی معبودهای غیر خدایی. ابن قیم پس از نقل نظر طبری، در ادامه می‌نویسد: «طاغوت، هر عبدی است که در برابر معبود، متبوع و یا مطاع خویش، از حد خود خارج شود؛ طاغوت هر قومی است که به غیر از خدا و رسولش بدان تحاکم برند، یا عبادت کنند یا اطاعت کنند» (ابن قیم، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۵۰). اغلب علمای اهل تسنن در آثار خود به پیروی از دو تعریف فوق، طاغوت را تعریف کرده‌اند؛ حتی برخی نیز به نقل این اقوال اکتفا کرده‌اند.

### ۳-۳- کاربرد روایی طاغوت

در منابع روایی نیز واژه طاغوت، همسو با معانی قرآنی آن و البته با مصادیقی گسترده‌تر به کار رفته است. روایات مربوطه را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود؛ دسته اول، روایاتی است که بدون ذکر مصداق، به بیان ویژگی‌ها و ملاک‌های تشخیص طاغوت پرداخته است. دوم، روایاتی که به بیان مصادیق طاغوت پرداخته‌اند.

### ۳-۳-۱- روایات بیان‌کننده مصادیق طاغوت

تعداد قابل‌توجهی از این روایات، خلفای سه‌گانه بعد از پیامبر اسلام (ص) را طاغوت دانسته‌اند. در این روایات این خطاب به کنایه و اشاره و با استفاده از الفاظی همچون «فلان» آمده است (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۴۰۷/ حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۱۴۴). روایات دیگر، کفار و مشرکان قریش (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۰، صص ۲۳۴، ۲۷۳)، خلفای بنی‌امیه (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۹۶) و خلفای بنی‌عباس (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۱۹) را به‌عنوان طاغوت یا طاغی معرفی کرده‌اند؛ بنابراین در بسیاری از روایات، خلفای ظلم و جور و غاصبان حق اهل بیت (ع)، مدعیان حکومت و ولایت و جانشینان به‌ناحق پیامبر اسلام (ص) به عنوان طاغوت معرفی شده‌اند.

### ۳-۳-۲- روایات بیان‌کننده ویژگی‌های طاغوت

در کنار روایات فوق، روایاتی هستند که معیارهایی را برای طاغوت برشمرده‌اند. در برخی از آن‌ها، پیشوایان ضلالت و گمراهی، حاکمان جورِ طاغوت نامیده شده‌اند. مثلاً در روایتی که

در کتاب کافی بدان اشاره شده است امام باقر (ع) می‌فرماید: «مَنْ رَفَعَ رَأْيَهُ ضَلَّالَةً فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ»<sup>۱</sup> (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۸، ص ۲۹۶)

در تفسیر عیاشی روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که ایشان می‌فرماید: «يا أبا الصباح إياكم و الولائج فإن كل وليجة دوننا فهي طاغوت أو قال ند»<sup>۲</sup> (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۸۳). «ولیجه» در لغت به معنای داخل‌شونده است و مقصود از آن، کسی است که از خود انسان نیست ولی انسان، او را محرم اسرار و مورد اعتماد خویش قرار داده است (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۲۴۳). بنا بر توضیحات فوق، ولیجه به معنای پشت و پناه، شخص مورد اعتماد و ذی‌نفوذ است. این واژه فقط یک‌بار در قرآن به کار رفته است: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَةً﴾<sup>۳</sup> (توبه: ۹/۱۶) در تفسیر ولیجه در این آیه، حدیثی از امام حسن عسکری (ع) نقل شده است. راوی (سفیان بن محمد صبغی) می‌گوید: «خدمت ایشان نامه نوشته و از آن حضرت پرسیدم: منظور از ﴿وَلِجَةً﴾ در آیه ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَةً﴾ چیست؟ و در همان حال با خودم گفتم که مقصود از مؤمنین در اینجا چیست؟ حضرت پاسخ دادند: ولیجه کسی را گویند که او را به جای ولی امر نصب کنند و اینکه با خود اندیشیدی مقصود از مؤمنین در آیه چه کسانی هستند، آنان امامانی هستند که به خدا ایمان آورده و مردم را از عذاب الهی امان می‌دهند و خداوند امان آنان را تنفیذ می‌کند.» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۶۲۹) بنابراین، هر ولی امر، پشت و پناه و تکیه‌گاه و معتمدی جز معصومین، طاغوت خواهد بود.

روایت دیگری را صاحب تفسیر مجمع‌البیان از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل کرده است. آن‌گونه که استقصا شد، این حدیث در منابع روایی قبل از این تفسیر وجود ندارد. طبرسی این روایت را مرسل و بدون ذکر روات آن، ذیل آیه ۶۰ سوره نساء ذکر کرده و مجلسی در بحارالانوار از همین تفسیر، این روایت را نقل قول کرده است. در این روایت کوتاه آمده است

۱. کسی که پرچم گمراهی برافرازد، طاغوت است.

۲. ای ابالصباح! از ولیجه‌ها بر حذر باشید. پس به راستی هر ولیجه‌ای به غیر از ما طاغوت یا شبیه آن است.

۳. آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می‌شوید در حالی که هنوز کسانی که از شما جهاد کردند، و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب نمودند، (از دیگران) مشخص نشده‌اند؟ (باید آزمون شوید؛ و صفوف از هم جدا گردد؛) و خداوند به آنچه عمل می‌کنید، آگاه است.

که: «أَنَّ الْمَعْنَى بِهِ «طَاغُوتٌ» كُلُّ مَنْ يُتَحَاكَمُ إِلَيْهِ مِمَّنْ يَحْكُمُ بِغَيْرِ الْحَقِّ»<sup>۱</sup> (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۰۲/مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۷۵). بر اساس این روایت، هر کسی که هنگام تحاکم بدو، به غیر حق حکم کند، طاغوت است.

در دعائم الاسلام، روایتی از امیرالمؤمنین (ع) در بیان مصداق طاغوت نقل شده است: «كُلُّ حَاكِمٍ يَحْكُمُ بِغَيْرِ قَوْلِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ طَاغُوتٌ وَ قَرَأَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ ثُمَّ قَالَ قَدْ وَ اللَّهِ فَعَلُوا تَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ أَضَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ ضَلَالًا بَعِيدًا فَلَمْ يَنْجُ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا وَ قَدْ هَلَكَ غَيْرُهُمْ ...»<sup>۲</sup> (ابن حیون، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۳۰) مضمون این روایت مانند روایت قبلی است. بر اساس این روایت، هر حاکمی که بر اساس قول اهل بیت (ع) حکم نکند، طاغوت است و تنها شیعیان و پیروان اهل بیت (ع) هستند که از نجات یافتگان اند. راه و رسم اهل بیت (ع) چون در راستای اراده و شریعت الهی است، تنها راه نجات است (فاضل مقداد، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۸۱).

#### ۴- مفهوم‌شناسی رجوع به طاغوت

پس از تبیین معنای طاغوت به تشریح مفهوم «رجوع به طاغوت» می‌پردازیم. ابتدا مستندات قرآنی و حدیثی مربوطه را ذکر می‌کنیم.

#### ۴-۱- ادله قرآنی

ممنوعیت مراجعه به طاغوت و پذیرش ولایت آن، مورد تأکید اسلام است. آیه ۶۰ سوره نساء، در مذمت رجوع به طاغوت می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾. این آیه بر این نکته دلالت دارد که ریشه تحاکم این‌گونه افراد

۱. معنای طاغوت، هر کسی است که به سوی او تحاکم برده می‌شود و به غیر حق حکم می‌کند.

۲. از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: هر حاکمی که به غیر از قول ما اهل بیت حکم کند، طاغوت است و گفته خداوند را خواند که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟. با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند. سپس گفت: به خداوند سوگند که کردند و تحاکم به طاغوت بردند و شیطان آنها را گمراه کرد و به بیراهه‌های دوردست افکند و از این آیه کسی نجات نیافت مگر ما و شیعیان ما و هرکسی غیر از آنها هلاک شد و هرکس نشناخت پس لعنت خدا بر او باد.

به طاغوت، اغوای شیطان است و غرض شیطان از این القائات این است که پیروانش را به ضلالتی دور از نجات گرفتار کند (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۴۱۶ / طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۶۴۳ / مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۴۴۶).

اکثر مفسران در مورد شأن نزول این آیه نوشته‌اند که میان یک یهودی و یک منافق در مسأله‌ای، اختلافی به وجود آمد. یهودی چون می‌دانست که پیامبر اسلام (ص) اهل بی‌عدالتی و رشوه نیست، پیشنهاد داد که هر دو جهت طرح شکایت و حل و فصل آن به ایشان رجوع کنند، اما منافق چون می‌دانست که کعب بن اشرف رشوه می‌گیرد و به نفع او حکم می‌کند، رجوع به پیامبر (ص) را نپذیرفته و خواهان رجوع به کعب شد. پس از این بود که آیه ۶۰ سوره نساء نازل شد (طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۳۸ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۰۲ / طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۹۱). کعب بن اشرف یکی از عالمان و بزرگان ثروتمند یهود و از توطئه‌گران علیه پیامبر اسلام (ص) بود. او در تاریخ به خاطر فعالیت‌های تبلیغاتی، سیاسی و اقتصادی بر ضد مسلمانان شناخته شده و ظاهراً از لحاظ ثروت، سرآمد یهودیان حجاز بوده است. توطئه‌های وی به حدی بوده که پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و کشته شدن کفار قریش، به قصد تحریک مشرکان علیه مسلمانان، در رثای کشته‌شدگان قریش اشعاری سروده است. همچنین در برخی اشعار و اقوال وی، توهین به همسران پیامبر ثبت شده است. در همین راستا وی مشرکان مکه را برای جنگی مجدد علیه مسلمانان آماده کرد (منتظری، ۱۴۲۹، ص ۹۹). گذشته از این، کعب پس از جنگ احد، با هفتاد سوار از پهلوانان به سوی مکه رفت و برای جلب اعتماد مشرکان مکه، بر دو بت آن‌ها سجده نمود و آن‌ها را هدایت‌یافته‌تر از پیامبر خطاب نمود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۸۵). با توجه به نقش وی در ایجاد و تقویت جنگ علیه پیامبر و مسلمانان، عنوان طاغوت بر او صادق است.

#### ۴-۲- ادله روایی

پس از تشریح آیه ۶۰ سوره نساء در ممنوعیت تحاکم به طاغوت، به بررسی برخی از روایات مربوطه می‌پردازیم.

#### ۴-۲-۱- مقبوله عمر بن حنظله

این روایت، در کنار آیه فوق از مستندات اصلی ممنوعیت رجوع به طاغوت است که مناقشات فراوانی در مورد سند و دلالت آن وجود دارد که در ادامه بدان خواهیم پرداخت:



«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقُضَاةِ أَيَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمُ إِلَى الطَّاغُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَ إِن كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ...﴾<sup>۱</sup> (كلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۶۷).

این روایت از روایات مشهوری است که مشایخ ثلاثه (شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی) در کتب خود و در باب قضاء آورده و بدان عمل کرده‌اند. در سلسله روایان این حدیث، مناقشاتی در مورد عمر بن حنظله، داود بن حصین و محمد بن عیسی وجود دارد. ملا احمد نراقی در مورد این روایت نوشته است: «در سند این روایت تنها در مورد داود به حصین توقف وجود دارد که البته نجاشی وی را توثیق نموده است؛ لذا حتی اگر کلام شیخ طوسی مبنی بر واقفی بودن وی نیز صحیح باشد، روایت موثق خواهد بود نه ضعیف؛ عمر بن حنظله نیز توثیق شده است؛ بنابراین تضعیف این روایت با اینکه ضعف آن با شهرت جبران می‌شود و به مقبوله مشهور شده است، صحیح نیست.» (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۱۹)

گذشته از این نکته، در سند این روایت قبل از عمر بن حنظله و داود بن حصین، صفوان بن یحیی وجود دارد که از هجده اصحاب اجماع است. بزرگان معتقدند اگر روایت با سلسله سند صحیح به این چند نفر از جمله صفوان بن یحیی رسید، روایت، صحیح است؛ بنابراین، اشکال بر سند روایت به اینکه داود بن حصین واقفی است، وارد نیست؛ اولاً نجاشی وی را توثیق کرده است و ثانیاً روایات عامی دارای توثیق را می‌پذیریم، پس در مورد واقفی موثق نیز قطعاً خواهیم پذیرفت؛ مخصوصاً اینکه صفوان بن یحیی که از اصحاب اجماع است در سند این روایت وجود دارد و خودش از داود بن حصین و عمر بن حنظله روایت را نقل کرده است (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۳۸).

۱. عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از دو مرد از هم‌مذهبان ما که درباره دین یا ارث اختلاف دارند، نزد سلطان وقت یا قاضیان به محاکمه روند، آیا حلال این کار است؟ حضرت فرمود: هر که به حق یا ناحق نزد آنها به محاکمه رود پیش طاغوت به محاکمه رفته با اینکه خدا فرمان داده به طاغوت کفر ورزند و پشت کنند، خدای تعالی فرماید: «می‌خواهند پیش طاغوت به محاکمه روند با اینکه دستور دارند بدان کافر باشند».

بسیاری از علمای شیعه قائل به وثاقت عمر بن حنظله هستند و به روایات او عمل کرده‌اند و این روایت از اصحاب امامیه تلقی به قبول شده است تا آنجا که در کتب شیعه به «مقبوله» عمر بن حنظله شهرت یافته است. صدر این روایت، امام صادق (ع) با استناد به آیه ۶۰ سوره نساء، از رجوع به طاعت برای احقاق حق منع نموده است و مال مأخوذ متعاقب حکم طاعت را حرام می‌داند.

#### ۴-۲-۲- روایت عبدالله بن سنان از امام صادق (ع)

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: أَيُّمَا مُؤْمِنٍ قَدَّمَ مُؤْمِنًا فِي خُصُومَةٍ إِلَى قَاضٍ أَوْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَقَضَى عَلَيْهِ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ فَقَدْ شَرِكُهُ فِي الْإِثْمِ!»<sup>۱</sup>

این حدیث در کتب مهم روایی شیعه از جمله کافی (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۴۱۱)، من لایحضره الفقیه (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴) و تهذیب (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۱۹) نقل شده و بنا به نظر مجلسی اول و دوم صحیح است (مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۱۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۴، ص ۲۷۲). بسیاری از علمای متأخر نیز در آثار خویش از این روایت به‌عنوان صحیح عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) یاد می‌کنند. بر اساس این روایت نیز تحاکم نزد قاضی یا سلطان جائر باعث می‌شود که فرد، شریک در گناه شخص جائر گردد.

#### ۴-۲-۳- روایت ابی‌خدیده از امام صادق (ع)

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى بَيْنَكُمْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَتَحَاكَمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا وَ إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ...»<sup>۲</sup> (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۳۰۳).

۱. هر مؤمنی که مؤمن دیگر را در مورد خصومتی به نزد قاضی یا سلطان جور بیورد و قاضی یا سلطان جور به غیر حکم خدا بر او حکم کند، وی شریک قاضی یا سلطان جور در گناهش خواهد بود.
۲. امام صادق علیه السلام مرا به سوی اصحاب فرستاد و گفت که به آنها بگو هنگامی که میانتان خصومت و نزاعی روی داد، مبادا برای اخذ یا عطا به این فساق، تحاکم کنید؛ بلکه بین خود مردی را که حلال و حرام ما را می‌داند قرار دهید، پس من او را بر شما قاضی قرار دادم. مبادا برخی خصومت خود را نزد سلطان جائر ببرد.

مجلسی اول (مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۵۷) و شیخ حسین آل عصفور (آل عصفور، بی تا، ص ۵) این روایت را صحیح می دانند، اما مجلسی دوم آن را مجهول می داند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۲۱۴). امام خمینی معتقد است که سند این روایت دارای اشکال است، چراکه اگر ابی الجهم، همان بکیر بن اعین باشد و حسین بن سعید همان اهوازی باشد، حدیث مرسل می شود چراکه بکیر در عصر امام صادق (ع) فوت کرده در حالی که حسین بن سعید از اصحاب امام رضا (ع) بوده است؛ لذا بعید است که مستقیماً و بلاواسطه از وی نقل کرده باشد. احتمال هم دارد که حسین بن سعید، حسین بن سعید بن ابی الجهم باشد که از جد خودش نقل کرده باشد که این نیز بعید است (خمینی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۵۹۸)، ولی باید توجه داشت که این روایت، حدیثی مشهور است به گونه ای که حتی در میان اهل حدیث به «مشهوره ابی خدیجه» معروف است؛ لذا می توان ضعف سندی آن را با شهرت جبران نمود. به هر حال این روایت در تهذیب وجود دارد و صاحب وسائل الشیعه نیز آن را نقل کرده است (نک. حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۳۹).

این روایت نیز همانند مستندات پیشین، مراجعه به اهل جور را که در این روایت با «هُؤْلَاءِ الْفُسَّاقِ» معرفی شده اند، ممنوع کرده است و در مقابل، عارفان به احکام الهی را به عنوان جایگزین قضاوت معرفی می کند.

#### ۴-۲-۴- روایت ابی بصیر از امام صادق (ع)

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمَزَةَ الْغَنَوِيِّ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخٍ لَهُ مِمَارَاةً فِي حَقِّ فِدْعَاهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يُرَافِعَهُ إِلَى هُؤْلَاءِ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ الْآيَةَ»<sup>۱</sup>

این روایت نیز در هر سه کتاب مهم حدیثی کافی (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴، ص ۶۴۹)، من لایحضره الفقیه (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴) و تهذیب الاحکام (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۲۲۰)

۱. هر مردی که بین او و برادرش منازعه ای در مورد حقی بود و او را به سوی یکی دیگر از برادرانش برای جاری کردن حکم خدا فراخواند و او ابا و ورزید و به سوی اینان ترافع نمود مانند کسانی است که خدا در موردشان فرمود: ...

آمده و معمولاً در آثار مختلف با عنوان صحیح‌ه از آن یاد شده است. مجلسی اول و دوم آن را صحیح دانسته‌اند (مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۱۰؛ مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۱۰، ص ۱۶). این روایت نیز به سان روایت منقول دیگر، با اشاره به آیه ۶۰ سوره نساء، رجوع به طواغیت را به شدت نهی کرده است. بنابراین آیه و روایات فوق‌الذکر هرگونه رجوع به طاغوت را ممنوع اعلام کرده است.

قبلاً به واکاوی معنای طاغوت پرداختیم و در ادامه معنای رجوع را تبیین می‌کنیم. از کلام برخی صاحب‌نظران چنین استفاده می‌شود که مضمون آیه ۶۰ سوره نساء و روایات مربوطه، مختص رجوع برای «قضاوت» به طاغوت است؛ و برخی دیگر از علما معتقدند که رجوع به طاغوت تحت هر عنوانی مشمول ادله مورد نظر خواهد بود. ذیلاً به تشریح این دو دیدگاه و بیان ادله هریک می‌پردازیم.

#### ۴-۳- قدر متیقن از معنای رجوع

تمام مفسران شیعه اتفاق نظر دارند که رجوع به طاغوت به‌عنوان قضاوت و برای داوری و حل و فصل خصومت، حرام و ممنوع است. به دیگر سخن، قدر متیقن از این آیه این است که قطعاً داوری و قضاوت بردن نزد طاغوت، ممنوع و مشمول آیه مورد بحث است.

دلیل این واقعیت، شأن نزول آیه ۶۰ سوره نساء در مورد تقبیح ارجاع داوری در اختلافات به طاغوت است، چه این که همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، یکی از منافقین در پی ارجاع داوری به طاغوت بود که این آیه نازل شد؛ بنابراین هیچ‌کس در این نکته تردید ندارد که رجوع به طاغوت برای قضاوت، قطعاً مصداق آیه مذکور خواهد بود.

گذشته از این آیه، روایات پیش‌گفته نیز یا به‌صراحت در مورد قضاوت طاغوت صادر شده و یا اینکه در مورد ارجاع قضاوت، وضوح بیشتری دارد. مثلاً در روایت عمر بن حنظله، به تلقی برخی، سؤال راوی از حضرت در مورد منازعه در امور مالی و تعیین قاضی صالح صراحت بیشتری دارد؛ بنابراین اکثر مفسران در هنگام بحث از این آیه، معمولاً به همان قدر متیقن یعنی قضاوت اکتفا کرده‌اند و در مورد شمول فراتر از آن اظهار نظر نکرده‌اند؛ لذا بنا به قرائت اکثر ایشان، این آیه تنها در حوزه قضائی شمول دارد (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۳۷).

با دقت نظر در آثار صاحب‌نظران مختلف، در مورد چرایی تحلیل مشهور و برداشت آن‌ها از این آیه و محدود کردن آن به باب قضاوت، ادله مختلفی می‌توان ارائه داد:

اول: اینکه واژه «حکم» از نگاه لغت‌شناسان به قضاوت نزدیک‌تر است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۲۶/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۴۲). در کتب قدیمی لغت، واژه «حکومت» نوعاً به معنای «قضاوت» است و برای زمامداری، بیشتر از واژه‌هایی همچون «خلافت» یا «سلطنت» یا «ولایت» و یا «امارت» استفاده شده است (منتظری، ۱۴۲۹، ص ۲۳۸).

دوم: کاربردهای قرآنی و روایی واژه‌های حکم، حکومت، حاکم و حکام، اکثراً در بحث قضاوت است و استعمال آن در خصوص این معنا غلبه یافته است؛ مانند: «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ»<sup>۱</sup> (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۴۰۶) و نیز ﴿وَ إِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾<sup>۲</sup> (نساء: ۵۸ / ۴) یا مشخصاً در آیه ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوْا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup> (بقره: ۱۸۸ / ۲) مفسران بالاتفاق منظور از حکام را قضاوت دانسته‌اند (منتظری، ۱۴۲۹، ص ۲۳۷).

سوم: شأن نزول آیه ۶۰ سوره نساء، در مورد قضاوت و منازعه‌ای است که میان آن منافق و فرد یهودی بود که به تحاکم و ترافع به کعب بن اشرف رضایت دادند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان ممنوعیت را از مورد قضاوت به سایر موارد از جمله مصداق اکمل و اتم رجوع یعنی ولایت و حکومت تعمیم داد یا باید به این قدر متیقن اکتفا نمود؟

#### ۴-۴- تعمیم رجوع به کلیه شئون حکومتی

دیدگاه دیگر این است که منظور از رجوع در این آیه را باید فراتر از قضاوت دانست و عموماً هرگونه رجوع به طاغوت، مشمول این آیه بوده و منحصر در قضاوت نیست. امام خمینی صراحتاً معتقد است آیه ۶۰ سوره نساء اعم از قضاوت است. وی در اثبات این نظر ابتدائاً به تشریح آیات ۵۸، ۵۹ و ۶۰ سوره نساء می‌پردازد. ایشان معتقد است آیه ۵۸ سوره

۱. از قضاوت کردن بپرهیزید پس به راستی که قضاوت فقط مختص امام عادل به قضا، عادل میان مسلمین، برای نبی یا وصی نبی است.

۲. و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.

۳. و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید. و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضاوت ندهید، در حالی که می‌دانید (این کار، گناه است).

نساء که می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ خطاب به کسانی است که زمامدار بوده و حکومت می‌کنند و نه [صرف] قضاوت. قاضی قضاوت می‌کند نه حکومت؛ چراکه فقط حکم قضائی صادر می‌کند نه حکم اجرایی؛ درحالی‌که قضاوت، یک بخش از حکومت است و اجرا و تقنین، بخش‌هایی دیگری هستند که به همراه قضاوت، حکومت را تشکیل می‌دهند. پس قضاوت یکی از شأن‌های حکومت است. ایشان معتقد است در جمله ابتدائی آیه ۵۸ که مقرر می‌دارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...﴾<sup>۱</sup>، منظور از امانت، تمام امور دینی است که یک بخش آن حکومت است و باید به اهل آن واگذار شود. پس هم قاضی نباید خلاف عدالت حکم کند و اینکه مبنای قضاوت وی باید قانون اسلام باشد و هم مجریان این حکم و آن قانون نیز نباید فاقد عدالت باشند و این تفسیر صحیح آیه ۵۸ از نگاه ایشان است. امام خمینی در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>۲</sup> (نساء: ۵۹/۴)، معتقد است اطاعت از پیامبر و اولی الامر، پیروی از او در اوامر حکومتی است و عیناً اطاعت از خدا محسوب می‌شود و آن‌ها مرجع رفع تنازعات میان مردم هستند، خواه این تنازعات در حوزه خصوصی باشد خواه در حوزه عمومی و اداری. امام خمینی در مورد آیه ۶۰ نساء نیز بر این باور است که منظور از طاغوت در این آیه حکومت‌های جورى هستند که در برابر حکومت الهی طغیان کرده‌اند. شمول این آیه نیز اعم از قضات و حکام است؛ چراکه معمولاً رجوع برای دادرسی، به قضات حکومت انجام می‌گیرد؛ بنابراین، نفی تحاکم الی الطاغوت شامل تمام شئون حکومتی می‌شود (خمینی، ۱۴۲۳، صص ۸۳-۹۰).

جوادی آملی نیز نوشته است: «واژه‌های «حکم»، «حکومت»، «حکمت»، «حاکم»، «محکمه» و «محاکمه»، همگی از ریشه واحدی برخاسته‌اند که معنای اتقان، احکام، منع و مانند آن را به همراه دارند و اگر به لگام اسب، «حکمه» می‌گویند، برای منع آن از انحراف از مسیر مستقیم و مانند آن است و چون والی، مانع از ظلم است، او را «حاکم» می‌گویند؛ چه این که قاضی را نیز در اثر

۱. خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

منع از ظلم، «حاکم» می‌نامند؛ بنابراین کلمه حاکم، اختصاص به قاضی ندارد» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، صص ۱۹۲-۱۹۳).

در مقام داوری میان این دو نظر، باید نظر گروه دوم را مقرون به صحت دانست؛ البته باید دقت داشت که گرچه بسیاری از مفسران، حوزه این ممنوعیت را محدود به قضاوت کرده‌اند، اما بدین معنا نیست که منکر طاغوت بودن حکومت‌های جور باشند. به نظر می‌رسد به علت وجه غالبی ادله نقلی، بیشتر ایشان پا را از حوزه قضاوت فراتر ننهادند و شمول این آیه را در مورد حکومت بحث نکرده‌اند.

در پاسخ به استدلال‌های مطرح‌شده گروه اول باید گفت، اگرچه باید پذیرفت که معنای لغوی حکومت و حکم، به قضاوت نزدیک‌تر است اما باید دانست که استعمالات روایی ماده «حکم» منحصر در قضاوت نیست؛ بلکه در برخی موارد لفظ حاکم و حکام دقیقاً مترادف والی و ولات استعمال شده است؛ مانند برخی عبارات معصومین که در آن‌ها حکام نه به معنای قضات، بلکه به معنای والی و سلطان به کار رفته است. مثلاً امیرالمؤمنین (ع) در احوال مؤمنان پیشین فرموده‌اند که به خاطر صبر و استقامتشان در برابر ناملازمات، خداوند بدان‌ها مُلک، فرمانروایی و پیشوایی عطا نمود: «فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا وَ أئِمَّةً أَعْلَامًا»<sup>۱</sup> (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲). همچنین، ایشان در جای دیگری، از به ریاست رسیدن منافقان سخن می‌گویند که: «جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَي رِقَابِ النَّاسِ»<sup>۲</sup> (همان، خطبه ۲۰۱) و نیز امام صادق (ع) فرموده‌اند: «الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَي النَّاسِ وَ الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَي الْمُلُوكِ»<sup>۳</sup> (مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۸۳).

گذشته از این دلیل، همان‌طور که امام خمینی هم بدان اشاره کرده است، آیه ۶۰ نساء در ارتباط معنایی عمیقی با دو آیه قبل بوده و با آن‌ها پیوستگی دارد. عبارت ابتدائی آیه ۵۸ عام است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» و قطعاً علاوه بر قضاوت شامل همه شئون حکومتی می‌شود. آیه ۵۹ نیز که بحث اطاعت از خدا، رسول و اولی‌الامر را مطرح کرده است نیز مطلق آمده و روشن است که نباید محدود به مبحث قضاوت باشد. در این آیه مؤمنین به اطاعت به صورت مطلق فرمان داده شده‌اند. در ادامه آیه ۵۹ نیز مرجع تنازعات، خدا و رسولش معرفی شده‌اند. بدیهی است همان‌طور که بسیاری از تنازعات امت اسلامی باید برای حل و فصل

۱. و آنان فرمانروایانی حکمفرما و پیشوایانی بنام گشتند.

۲. آنها را فرمانروایانی بر گردن مردم قرار دادند.

۳. پادشاهان، فرمانروایان مردم و علما فرمانروایان بر پادشاهان هستند.

به قاضی ارجاع داده شود، بسیاری از منازعات نیز وجود دارد که حل و فصل آن از عهده قضات خارج بوده و باید به دست ولّات تعیین تکلیف گردد؛ بنابراین مسلم است که آیات ۵۸ و ۵۹ به خاطر عموم و اطلاقی که دارند فراتر از بحث قضاوت را مطرح می‌کنند. هرچند که شأن نزول آیه ۶۰، مبحث اختلافات بین الناس و ارجاع به قاضی طاغوت است؛ اما باید گفت محدود کردن این آیه به بحث قضاوت، خلاف سیاق دو آیه قبل و همچنین سیاق آیات دیگر قرآن است، مخصوصاً آیاتی که در مورد طاغوت صحبت می‌کنند.

اساساً مفهوم طاغوت در آیات قرآن، به معنای نهاد ظالمانه گمراه‌کننده و شیطانی است که در برابر دستگاه الهی عرض‌اندام کرده است. روشن است که شیطان، طاغوت و طاغوتیان فقط به دنبال قضاوت بر مردم نیستند بلکه در پی برپایی حکومت در برابر دستگاه باری تعالی هستند؛ پس نمی‌توان گفت مؤمنین بر اساس این قاعده، تنها از ترفع و ارجاع داوری به طاغوت منع شده‌اند اما در سایر شئون حکومتی از جمله اجرا و تقنین، چنین ممنوعیت و محدودیتی وجود ندارد. بنابراین باید منع تحاکم الی الطاغوت را محدود به حوزه قضاوت نکرد و قائل بود که رجوع به طاغوت در همه زمینه‌ها اعم از قضاوت و غیر آن ممنوع بوده و همه باید بدان کفر ورزند.

گذشته از ادله مذکور، توجه به صدر دو روایت مذکور، نظر مورد اختیار را تقویت می‌کند. صدر مقبوله عمر بن حنظله که در مقام سؤال از امام صادق (ع) مسأله مربوطه را پرسش می‌کند، هم از مرافعه به قضات سخن گفته و هم از تحاکم به سلطان؛ (... فَتَحَاكَمًا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقُضَاةِ أَيَحِلُّ ذَلِكَ...؟) اساساً پرسش، عام است و صریحاً تحاکم به سلطان و قاضی هر دو را در برمی‌گیرد. سلطان بر وزن فعلان، از سلاطه به معنی قهر و غلبه گرفته شده است و بدین دلیل سلطان نامیده می‌شود که در اوج و کمال قهر و غلبه بر مردم قرار دارد. این کلمه مصدر است و اطلاق آن به والی از باب مجاز است؛ همان‌گونه که به عادل، عدل گفته می‌شود به مسلط نیز سلطان گفته می‌شود و منظور از آن در این روایت، حکومت است و هر آن‌کس که اداره آن را دارد یعنی حاکم (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۰۸).

در روایت دیگری که مستند این قاعده است نیز همین نکته وجود دارد. در روایت عبدالله بن سنان آمده است: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ قَدِمَ مُؤْمِنًا فِي خُصُومَةٍ إِلَى قَاضٍ أَوْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَقَضَى عَلَيْهِ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ فَقَدْ شَرِكُهُ فِي الْإِثْمِ»؛ در این روایت نیز به سان مقبوله عمر بن حنظله، اما این بار خود امام صادق (ع) رجوع به قاضی و یا سلطان جائر را برای دادخواهی مطرود دانسته است. در روایت



ابی خدیجه نیز امام صادق (ع) تصریح داشته‌اند: «... إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ...»؛ بنابراین در روایات، سخن از رجوع به حاکم طاغوتی، به معنای اعم از قضاوت است.

## ۵- آثار رجوع به طاغوت

پس از تبیین معنای رجوع به طاغوت، آثار این رجوع را نیز مورد مذاقه قرار می‌دهیم.

### ۵-۱- حکم تکلیفی

در منابع اسلامی تقسیم گناه به کبائر و صغایر یا گناهان کبیره و صغیره، تقسیم‌بندی مشهوری است که آثار مختلفی بر آن بار شده است؛ مثلاً با ارتکاب گناه کبیره، شخص مکلف از عدالت خارج می‌شود و در عداد فساق به حساب می‌آید.

در مورد ملاک تشخیص کبیره از صغیره، روایتی مشهور از امام صادق (ع) وجود دارد. ایشان در مورد آیه ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفَّرْ عَنْكُمْ سِئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا﴾<sup>۱</sup> (نساء: ۴/ ۳۱) فرمودند: «الْكَبَائِرُ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ»<sup>۲</sup> (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۷۶) یعنی گناهان کبیره گناهایی است که خداوند آتش را بر انجام آن‌ها قرار داده است. بر اساس این روایت، نظر مشهور در مورد ملاک تشخیص کبیره از صغیره، وعده عذاب الهی در مورد آن گناه است. برخی از صاحب‌نظران نیز به صراحت بر کبیره بودن رجوع به طاغوت تأکید دارند. آیه ۶۰ سوره نساء دلالت بر تحریم تحاکم و بلکه کفر بدان دارد. پس زعم الایمان و تحاکم الی الطاغوت قابل جمع نیست (اردبیلی، بی‌تا، ص ۶۸۷).

بنا بر توضیحات فوق، کسی از علما، منکر کبیره بودن تحاکم به طاغوت نشده است و دلیل کبیره بودن نیز این است که در آیه ۶۰ نساء، صریحاً دستور به کفر به طاغوت داده و تحاکم به طاغوت را نتیجه گمراهی شیطان دانسته است.

### ۵-۲- حکم وضعی

سؤال قابل طرح در اینجا این است که آیا این حرمت تکلیفی، اثر وضعی نیز دارد؟ یعنی به علت اینکه اساساً ترافع به طاغوت حرام است، این حرمت ترافع به طاغوت باعث می‌شود که

۱. اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم.

۲. گناهان کبیره گناهایی است که خداوند عز و جل برای آنها آتش جهنم را قرار داده است.

مثلاً مالکیت اموال به دست آمده متعاقب حکم طاغوت، به مدعی منتقل نشود؟ آیا رأی و حکم طاغوت، بی اثر و کأن لم یکن است؟

در آیه ۶۰ نساء سخنی از حکم وضعی تحریم تحاکم نیست. سایر روایاتی که بر منع رجوع به قضات طاغوت اشعار دارند نیز به صورت مطلق آمده و تنها بر حرمت رجوع به طاغوت تأکید داشته‌اند؛ اما روایت مشهوری که منشأ اختلاف نظر میان صاحب نظران شده مقبوله عمر بن حنظله است.

برخی معتقدند به شرط علم مدعی به استحقاق خویش، رأی طاغوت نافذ است. مهم‌ترین دلیل این گروه، ضعف مقبوله عمر بن حنظله است. حدیث مشهور نبوی «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَیْ أَمْوَالِهِمْ»<sup>۱</sup> (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۷۲) نیز مؤید این قول است؛ چراکه مال مورد نزاع، متعلق به مدعی است، لذا وی را باید مسلط بر مال خویش (حتی متعاقب حکم طاغوت) بدانیم. روایت عمر بن حنظله با حدیث نبوی فوق تعارض پیدا نمی‌کند چراکه ضعیف السند بوده و قابل اعتماد نیست (طباطبایی، بی تا، ص ۷۰۹). بنابراین، قائلان این نظر، اولاً با استناد به آیه ۶۰ سوره نساء حرمت تکلیفی را می‌پذیرند و ثانیاً با ضعیف خواندن مقبوله عمر بن حنظله و با استناد به قاعده تسلیط، اساساً منکر تأثیر وضعی در هنگام علم به استحقاق می‌شوند.

در مقابل دیدگاه فوق، بعضی از صاحب نظران معتقدند تنها در صورتی که مال مورد منازعه، عین معین بوده و مدعی به حقانیت خویش اعتقاد داشته باشد، می‌توان بر اساس حکم طاغوت، مال را از منکر اخذ و در آن تصرف نمود (اردبیلی، بی تا، ص ۶۸۹). طرفداران این دیدگاه در جایی که مال مورد مناقشه، عینی باشد که مدعی نسبت به استحقاق خود مظنون یا مشکوک باشد و نیز در جایی که مال مورد نظر دین باشد، قائل به تأثیر حکم حاکم طاغوت نیستند. این گروه معتقدند از آنجاکه در صدر مقبوله عمر بن حنظله، راوی از مرافعه به طاغوت در «دین یا میراث» سؤال کرده است؛ بنابراین باید پاسخ مطلق امام صادق (ع) را ناظر به سؤال سائل دانست که محدود به دین و منصرف از عین است. اگرچه عین نیز مشمول عنوان میراث می‌گردد اما میراث عینی، معین نیست بلکه با حکم قاضی تعیین و تشخیص می‌یابد (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۲۲/ اردبیلی، بی تا، ص ۶۸۸).

برخی دیگر نیز معتقدند که حرمت ترافع به طاغوت، موجب عدم نفوذ حکم طاغوت می‌گردد و با حکم طاغوت، ملکیت مال به مدعی منتقل نمی‌شود. از نگاه قائلان این قول، این حکم

۱. مردم بر اموال خویش تسلط دارند.

وضعی، مطلق است، چه مال عین باشد، چه دین و چه مدعی علم به استحقاق خویش داشته باشد و چه نداشته باشد. این گروه، ذکر «دین و میراث» در صدر مقبوله عمر بن حنظله را از باب تمثیل و برای اختصار در کلام و یا قضیه می‌دانند؛ لذا با توجه به اطلاق موجود در پاسخ امام صادق (ع)، میان عین و دین فرقی نمی‌گذارند (مازندرانی، ج ۲، ص ۴۰۹/فاضل جواد، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۲۴۴).

در مقام داوری میان این نظرات، به نظر می‌رسد که قول سوم به صواب نزدیک‌تر باشد. بسیاری از علمای امامیه قائل به وثاقت عمر بن حنظله هستند و به روایات او عمل کرده‌اند و این روایت، همان‌گونه که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت، از اصحاب امامیه تلقی به قبول شده تا آنجا که به «مقبوله» عمر بن حنظله شهرت یافته است؛ بنابراین باید این روایت را که در مورد اثر وضعی حکم طاغوت است مطمح نظر قرار داد و تضعیف آن در مقابل حدیث «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» شایسته نیست. در تعارض این دو روایت، مقبوله عمر بن حنظله به‌عنوان مخصص، عموم روایت نبوی را تخصیص می‌زند و نتیجه اینکه بر اساس مفاد مقبوله عمل خواهد شد. در ادامه نوشتار به تحلیل مقبوله عمر بن حنظله خواهیم پرداخت.

در این روایت، راوی در مقام سؤال، از منازعه میان دو نفر از شیعیان در دین یا میراث پرسیده است: «رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ أَوْ يَحِلُّ ذَلِكُ؟» اگرچه سؤال راوی به ذکر «دین یا میراث» محدود شده است، اما خود او با آوردن واژه «السُّلْطَانِ» در عبارت «فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ» نشان می‌دهد که مورد سؤال وی در دین و میراث، تمثیلی است؛ چراکه حل این‌گونه اختلافات با سلطان نیست. کار قاضی قضاوت است و کار سلطان سلطنت و حکومت؛ لذا استناد به دین و میراث در سؤال راوی برای محدود کردن شمول روایت صحیح نیست و نه تنها سؤال روایت محدود به دین و میراث نیست بلکه محدود به امور مالی نیز نیست و همه نزاع‌های اجتماعی و سیاسی را شامل می‌شود.

با دقت در پاسخ امام صادق (ع)، جملات ایشان را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. به نظر می‌رسد هر یک از این سه بخش درصدد بیان سه حکم مجزاست:

اول: عبارت «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ»، این فقره حکم تکلیفی رجوع به «السُّلْطَانِ وَالْقَضَاةِ» را بیان می‌کند و رجوع به آن‌ها را مراجعه به طاغوت و حرام اعلام می‌کند.

دوم: عبارت «وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَاِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَاِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا»، این بخش، حکم تأثیر وضعی تحاکم به طاغوت است. منظور از «مای موصوله» در «مَا يَحْكُمُ لَهُ» مشخصاً مال مورد نزاع است که عبارت «فَاِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا» این مال را حرام اعلام می‌کند. «سِحْتًا» در این عبارت مفعول به است و فقره «وَاِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا» مؤید این برداشت است؛ یعنی اگرچه مال، حق ثابت شده مدعی باشد. بنابراین بر اساس این دو قرینه (یعنی مای موصوله و عبارت «وَاِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا») قطعاً واژه «سِحْتًا» مفعول به بوده و جمله «وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَاِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَاِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا» پس از جمله ابتدایی به دنبال بیان اثر وضعی تحاکم به طاغوت است. قسمت پایانی این عبارت یعنی «وَاِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا» نشانگر آن است که حتی اگر مال مورد نظر، حق واقعی مدعی نیز باشد احکام تکلیفی و وضعی مذکور همچنان پابرجاست.

سوم: عبارت «لَاِنَّهُ اَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ» در مقام بیان چرایی این حکم وضعی است. علت عدم تأثیر حکم طاغوت و حرمت اخذ و تصرف در مال مورد نظر این است که حاکم، طاغوت است «وَقَدْ اَمَرَ اللّٰهُ اَنْ يَّكْفَرَ بِهِ».

بنابراین تمام پاسخ‌هایی که امام صادق (ع) به این سؤال داده‌اند از عموم و اطلاق برخوردار است. در عبارت «مَنْ تَحَاكَمَ اِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ اَوْ بَاطِلٍ»، اطلاق «حَقٍّ اَوْ بَاطِلٍ» تمام امور و شئون مورد اختلاف (اعم از دین و عین و حتی اعم از امور مالی و غیرمالی) را در برمی‌گیرد. همچنین در ادامه عبارت، فقره «وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَاِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَاِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا» نیز «مای موصوله» مطلق است. ظاهر این جملات، هر دو نوع عین و دین، و هر دو حالت علم و جهل را در برمی‌گیرد؛ بنابراین نمی‌توان میان حالات گوناگون تفکیک قائل شد. عبارت «وَاِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا» بهترین مؤید برای این ادعاست چراکه ثابت بودن حق، اعم از آن است که مدعی به این اثبات حق علم داشته باشد یا خیر و اعم از عین و دین است. و دست‌آخر، تعلیل امام صادق (ع) یعنی «لَاِنَّهُ اَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ» در هر دو فرد دین و عین جاری است. علت حکم تحریم ترافع به طاغوت، تأیید ضمنی طاغوت با این عمل است و این علت، هم در عین و هم در دین جریان دارد؛ بنابراین علاوه بر حرمت تکلیفی ترافع، اخذ هر دو نیز حرام است و ملکیتی متعاقب این اخذ به مدعی منتقل نمی‌گردد.

### نتیجه گیری

- ۱- در آیات و روایات، عنوان طاغوت مفهوماً و مصداقاً، هر معبود غیر خدایی اعم از شیطان، انسان، بت و... را دربرمی گیرد که نقطه مقابل الله و یگانه پرستی است. اطاعت و بندگی طاغوت نیز نقطه مقابل اطاعت و بندگی الله است. بر پایه روایات معصومین علیهم السلام، راه هدایت و صراط مستقیم، راه الله و دنباله آن، راه اهل بیت (ع) است.
- ۲- منع رجوع به طاغوت، محدود به حوزه قضاوت نیست و رجوع در همه زمینه ها اعم از قضاوت و سایر شئون حکومتی ممنوع بوده و همه باید بدان کفر ورزند.
- ۳- بر اساس مقبوله عمر بن حنظله، از آثار این تحریم رجوع، عدم نفوذ رأی و حکم طاغوت است؛ لذا بر حکم طاغوت هیچ اثری مترتب نیست.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ ترجمه ناصر مکارم شیرازی، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- نهج البلاغه؛ نسخه صبحی صالح، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۳ ق.
۱. آل عصفور، حسین بن محمد؛ *المحاسن النفسانية*؛ بی جا: بی نا، بی تا.
  ۲. ابن حیون، نعمان بن محمد؛ *دعائم الاسلام*؛ ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۳۸۵ ق.
  ۳. ابن فارس، احمد بن فارس؛ *معجم مقائیس اللغة*؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
  ۴. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر؛ *اعلام الموقعین عن رب العالمین*؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.
  ۵. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ ج ۳، بیروت: دار الفکر- دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
  ۶. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
  ۷. اردبیلی، احمد بن محمد؛ *زبدة البیان فی أحكام القرآن*؛ تهران: المکتبه الجعفریه لإحياء الآثار الجعفریه، بی تا.
  ۸. استرآبادی، علی؛ *تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*؛ قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۹ ق.
  ۹. بحرانی، عبدالله بن نور الله؛ *عوامل العلوم و المعارف و الاحوال من الآيات و الاخبار و الاقوال*؛ مستدرک سیده النساء *إلى الامام الجواد*؛ قم: مؤسسه امام المهدي (ع)، ۱۴۱۳ ق.
  ۱۰. بحرانی، هاشم بن سلیمان؛ *البرهان فی تفسیر القرآن*؛ قم: مؤسسه البعثة، ۱۳۷۴ ش.
  ۱۱. جوادی آملی، عبدالله؛ *ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت*؛ ج ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹ ش.
  ۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن؛ *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
  ۱۳. \_\_\_\_\_؛ *هدایة الامة إلى أحكام الائمة (ع)*؛ مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
  ۱۴. حسینی تهرانی، سید محمدحسین؛ *ولایت فقیه در حکومت اسلام*؛ ج ۲، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۲۱ ق.
  ۱۵. خمینی، روح الله؛ *الاجتهاد و التقليد (تنقیح الاصول)*؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۸ ق.
  ۱۶. \_\_\_\_\_؛ *ولایت فقیه*؛ ج ۱۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۳ ق.
  ۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *مفردات ألفاظ القرآن*؛ لبنان: دار العلم- الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
  ۱۸. سبحانی تبریزی، جعفر؛ *نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الاسلامیه الغراء*؛ قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۸ ق.
  ۱۹. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
  ۲۰. طباطبائی، سید محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
  ۲۱. طباطبائی، محمد بن علی؛ *کتاب المناهل*؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، بی تا.
  ۲۲. طبرسی، احمد بن علی؛ *الاحتجاج علی أهل اللجاج*؛ مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
  ۲۳. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۳، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
  ۲۴. طبری، محمد بن جریر؛ *جامع البیان فی تأویل القرآن*؛ بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۰ ق.
  ۲۵. طریحی، فخر الدین بن محمد؛ *مجمع البحرین*؛ ج ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ ق.

---

رجوع به طاغوت، در منابع تفسیری و روایی و گستره آن ۲۲۱

---

۲۶. طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیین فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۲۷. \_\_\_\_\_؛ *تهذیب الاحکام*؛ به کوشش: حسن خراسان، ج ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۸. عیاشی، محمد بن مسعود؛ *تفسیر العیاشی*؛ تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ ق.
۲۹. فاضل جواد، جواد بن سعید؛ *مسالك الافهام إلى آیات الاحکام*؛ ج ۲، تهران: مرتضوی، ۱۳۶۵ ش.
۳۰. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله؛ *کنز العرفان فی فقه القرآن*؛ تهران: مرتضوی، ۱۳۷۳ ش.
۳۱. قرشی بنابی، علی اکبر؛ *قاموس قرآن*؛ ج ۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق.
۳۳. مازندرانی، محمد صالح بن احمد؛ *شرح الکافی*؛ تهران: المکتبه الإسلامیه، ۱۳۸۲ ق.
۳۴. مجلسی، علامه محمدباقر بن محمدتقی؛ *بحار الانوار*؛ بیروت: مؤسسه الطبع و النشر، ۱۴۱۰ ق.
۳۵. \_\_\_\_\_؛ *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*؛ ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۳۶. \_\_\_\_\_؛ *ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار*؛ قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ق.
۳۷. مجلسی، محمدتقی؛ *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*؛ ج ۲، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ ق.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه*؛ ج ۱۰، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۳۹. منتظری، حسینعلی؛ *حکومت دینی و حقوق انسان*؛ قم: ارغوان دانش، ۱۴۲۹ ق.
۴۰. \_\_\_\_\_؛ *مبانی فقهی حکومت اسلامی*؛ ترجمه: محمود صلواتی، ابوالفضل شکوری، قم: مؤسسه کیهان، ۱۴۰۹ ق.
۴۱. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم؛ *فقه القضاء*؛ ج ۲، قم: انتشارات دانشگاه مفید، ۱۴۲۳ ق.
۴۲. نراقی، احمد بن محمد مهدی؛ *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۵ ق.

